

افسانه دارن شان

# فرمانروای خون آشام

فرمانروایی شب از آن چه کسی خواهد بود

(جلد ششم)

ترجمه‌ی

مریم یوسف مطوره



سرشناسه: فرمانروای خون آشام  
عنوان و نام پدیدآور: دارن شان  
مترجم: مریم یوسف مطوره  
مشخصات نشر: تهران: ریواس، ۱۳۹۸  
مشخصات ظاهری: ۱۶۸ صفحه رقعی  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۴۱۶-۳۶-۹

## فرمانروای خون آشام

فرمانروایی شب از آن چه کسی خواهد بود (جلد ۶)  
نویسنده: دارن شان  
مترجم: مریم یوسف مطوره  
ویراستار: فائزه باطنی  
ناظر امور چاپ و نشر: محسن باطنی  
طراح جلد: ویدا کاوه  
محل چاپ: تهران: سامان عثمان پور  
نشر: ریواس  
سال و نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۸  
چاپ: سری  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۴۱۶-۳۶-۹  
تیراژ: ۵۰۰  
قیمت: ۳۰۰۰



آدرس: تهران - میدان انقلاب - بازار بزرگ کتاب - کتابسرای وطن - نشر ریواس

تلفن: ۶۶۹۱۵۹۱۸ - ۶۶۴۹۷۷۱۱ - ۰۹۳۵۵۷۰۳۶۴۲

[www.rivasbooks.ir](http://www.rivasbooks.ir)



## مقدمه

خواست را جمع کن که به کی اعتماد می کنی. حتی یک دوست به فرض صمیمی می تواند به تو خیانت کند. من این حقیقت را به قیمت گرانی دریافتم.

اسم من دارن شان است. من یک نیمه خون آشام هستم. در کودکی به خون آشام شدم و به مدت هشت سال با سیرک دو فریک به سیاحت دنیا پرداختم، سیرک که به نقاط مختلف دنیا سفر می کند و اجرا کنندگانی فوق العاده درخشان دارد. مرشدم آقای کریسلی، به من گفت باید به فرمانروایان خون آشام ها معرفی شوم.

هر دوازده سال یکبار پادشاهان و ژنرال ها برای تشکیل انجمن در کوهستان خون آشام ها گرد هم می آیند. پس از پیاده روی طولانی و مشقت باری به کوهستان آقای کریسلی و کارکات مولر (هارکات مولدر آدم کوتوله ای است که مرد قدرتمندی به نام آقای تری او را از دیای مردگان با خود به اینجا آورده است)، گیونر پرل (یک ژنرال است) و چهار گرگ (گرگ ها شامل گرگ نری که او را اسستریک می خوانند و توله ای که بر دی ملقب کرده بودم)، پادشاهان را دیدم آنها به من گفتند که باید ارزش خود را برای ملحق شدن به دیای غیر مردگان اثبات کنم. آنها برایم آزمون های مختلفی به نام آزمون های ورودی مقرر کردند. اگر هر پنج آزمون را با موفقیت پشت سر می گذاشتم یکی از آنها محسوب می شدم و اگر شکست می خوردم مرا می کشتند.

سه آزمون اول را با موفقیت پشت سر گذاشتم اما چهارمی بسیار فحیح به پایان رسید. گراز وحشی را به جوش آوردم و اگر بخاطر هارکات نبود

سوراخ سوراخ می‌شدم. هارکات در گودال پرید و گراز را کشت. مشکل اینجا بود که دخالت هارکات تمام قوانین را نقض کرد. زمانی که خون آشام‌ها درباره سرنوشت بحث می‌کردند شخصی مخفیانه به سلولم آمد و مرا نجات داد. او خون آشامی بلوند، لاغر، آرام و بسیار باهوش بود اسم او کردا اسمالت بود، به فرمانروایی او زمان زیادی نمانده بود. باور داشتم که دوستم است.

وقتی داشتیم فرار می‌کردیم گیونر ما را دستگیر کرد او سعی کرد مرا متقاعد کند تا برگردم و با حکم فرمانروایان مواجه شوم. کردا او را راضی کرد تا مرا رها بگذارد. اما وقتی داشتیم به آزادی نزدیک می‌شدیم به دسته‌ای از خون آشام‌ها برخوردیم. غار پنهان بودند برخورد کردیم خونخوارها رقیبان بنفش پوست خون آشام‌ها بودند آنها انسان‌ها را برای نوشیدن خونشان می‌کشند. آن زمان بود که من به واقعی خود را نشان داد. او به گیونر خنجر زد و او را کشت. فهمیدم که خونخوارها همدست است. کردا نمی‌خواست مرا بکشد اما من فرار کردم و در راهی از کوهستان افتادم. کردا می‌خواست مرا نجات دهد اما من دست کمکش را رد کردم و خود را به جریان مهیب رود سپردم. جریان رود فوراً مرا به زیر زمین در دل کوهستان فرستاد. مرگی قاطع...